

بررسی تطبیقی رجوع در عقد هبه در فقه و حقوق مدنی و کیفری ایران

یوسف نورائی^۱، ملیکه قدیر^۲

^۱ دکترای حقوق و استادیار عضو هیات علمی گروه حقوق دانشگاه شمال

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فقه و حقوق جزا، دانشگاه شمال آمل

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

یوسف نورائی

dr.yoosofnoorai@gmail.com

چکیده

این پژوهش که با هدف بررسی رجوع از هبه از منظر فقه و حقوق نگارش یافته است، نگارنده ضمن بحث از کلیات، که در آن روش تحقیق و پیشینه و هدف تحقیق را بیان می‌دارد، بعد از تبیین هبه با ذکر انواع هبه، به مقایسه آن با عطایای مشابه مثل هدیه و صدقه از حیث وجوه مشترک و افتراق آنها پرداخته و با ذکر مبانی فقهی و حقوقی به بحث رجوع از هبه، در کنار تمام خصوصیات عقد هبه و انواع آن پرداخته و نتایج آن را بیان می‌دارد. هبه اگر از نوع عادی و غیرمعوض باشد، پس از تصرف متبهب لازم شده و غیرقابل رجوع است. چون عقد هبه دو نوع است، نوعی که فی نفسه به محض تحقق هبه لازم می‌شود و آن هبه به ذی رحم و هبه از نوع معوض است که قابل رجوع نیست و نوعی که فی نفسه، حق رجوع در آن وجود دارد اما با وجود موانعی، این حق ساقط می‌شود، که عمده آن تصرف است، چون در صورت تصرف مال از ملکیت واهب خارج شده و به ملکیت متبهب داخل می‌شود و واهب حق استرداد آن و یا بیع و رهن و اجاره آن را ندارد. از دیگر موانع تلف و تغییر مال است که اگر واهب بتواند رجوع کند حق گرفتن ارش را از متبهب ندارد و اگر در این مدت، نمایی برای مال حادث شود، از آن متبهب بوده مگر اینکه نماء قبل از قبض هبه بوده باشد، و با فوت هر کدام قبل از قبض هبه باطل می‌شود. و اگر قبض صورت پذیرفته باشد چون هبه از نوع حق نیست بلکه حکم است پس قابل نقل و انتقال به ورثه نیست البته در برخی موارد ممکن است عنوان مجرمانه ای نیز تحقق یابد.

واژگان کلیدی: هبه، رجوع، متبهب، قانون مدنی

مقدمه

گاهی اوقات اشخاص در زمان حیات خود، مالی را به یکی از وراثت یا به شخص ثالثی می بخشند که یا بین واهب و مهتبه و یا پس از فوت واهب بین ورثه اختلافاتی بوجود می آید، که با آگاهی از مقررات و قواعد مربوط به این موضوع حقوقی، می توان از وقوع این اختلافات جلوگیری کرد.

گاهی واهب، پس از هبه و بخشش ممکن است از عمل خود پشیمان شود و شرایط رجوع را نمی داند در این مختصر، به آثار حقوقی عقد هبه و رجوع از آن و نتایج آن می پردازیم. این تحقیق برای دو گروه از افراد قابل استفاده می باشد.

الف) گروه خاص

متخصصان رشته های فقه و حقوق و نیز کسانی که در زمینه علوم حوزوی کار می کنند و حقوق دانان و قضات دادگستری و وکلا و حتی ماموران انتظامی که استفاده کاربردی در حوزه عملیاتی دارد.

ب) گروه عام

آحاد مردم جامعه، خصوصاً کسانی که علاقمند به مبانی دینی و آشنایی با حقوق مردم بوده به کسب اطلاعات به صورت نظری علاقه مند می باشند، قابل استفاده می باشد.

همچنین با طرح این بحث و گسترش این مسایل، امر هبه که خدایسندانه است، بیشتر در جامعه مورد توجه عموم قرار گیرد و در زمینه رجوع از آن آگاهی های لازم ارائه شود.

۲- طرح بحث و کلیات

قبل از ورود به مباحثی که لازم است در این مقاله بدان پرداخته شود ضروری است اصطلاحات و کلمات کلیدی که در این نوشتار بیشترین کاربرد را دارند مورد اشاره قرار گرفته و معانی و مفاهیم آنها مورد تبیین و تعریف قرار گیرد. مقصود از تعریف این است که مفهوم را هر چه ساده تر و سریعتر به ذهن خواننده برساند، هر چند حاوی تمام احکام معرف نباشد.

ایجاب و قبول در لغت و اصطلاح

الف- ایجاب در لغت: واجب کردن، لازم کردن، مقابل نفی و سلب است. اعلام تملیک، مقابل قبول معنی شده است. (طیبیان، ۱۳۷۸، ص ۱۵۷)

ب- در اصطلاح فقه

ایجاب در فقه، هر لفظی است که در آن گوینده، قصد بخشش یا تملیک داشته باشد، (کل لفظ قصد به التملیک المذكور، کفوله مثلاً وهبتک هذه الدار). مثل اینکه بگوید: این خانه را به تو بخشیدم. یا ملکتک هذه الدار، این خانه را به تو تملیک نمودم. (حلی، ۱۴۰۹، ص ۴۵۷)

ج- در اصطلاح حقوق

ایجاب در حقوق، رضای عاقد است، که حالت تأثیری دارد، در برابر رضای طرف، که جنبه انفعالی دارد. و آن را قبول می گویند. (منصور، ۱۳۸۷، ص ۲۶۸) در هر عقدی نخستین قصدی که ابراز می شود ایجاب است. (ماده ۱۸۳ ق.م)

م- قبول در لغت: قبل، یقبل: قبولاً الشیء: آن چیزی را با خرسندی گرفت، پذیرفت.

د- در اصطلاح فقها

قبول در فقه: هو اللفظ الدالّ علی الرضا. قبول لفظی است که دلالت بر رضایت داشته باشد. (شهیدثانی، ۱۳۶۵، ص ۲۶۷)

قبض و اقباض در لغت و اصطلاح

الف- قبض در لغت: قبض، یقبض، قبضاً ۱- بیده الشیء- آن چیز را با دست گرفت ۲- منه المال: مال را از او دریافت کرد. آن مال در تملک او قرار گرفت.

ب- در اصطلاح حقوق

قبض در حقوق: استیلائی مشتری بر بیع است. سند دریافت مال می باشد. (منصور، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶)

ج- اقباض در لغت: تسلیم، تحویل، تحویل مال تعهد شده به طرف مقابل، در عقود مالی همچون خرید و فروش، اجاره و هبه، و نیز غیرمالی، که در آن تعهد مالی شده، همچون مهر در عقد نکاح را اقباض گویند. (شاهرودی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۴)

د- در اصطلاح حقوق

اقباض در حقوق: رفع ید از موضوع معامله از طرف ناقل، به نفع منتقل الیه به طوری که منتقل الیه، بتواند هر نوع تصرف که بخواهد در آن بنماید. (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۶۹) مرادف تسلیم است. (ماده ۳۶۷ ق.م)

عقد و ایقاع در لغت و اصطلاح

الف- عقد در لغت: معامله را انجام داد. سوگند خورد، پیمان بست. (مسعود، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰۴)

ب- در اصطلاح فقها: عقد، همان ایجاب و قبول است. (حلی، بی تا، ص ۲۸۲)

عقد را به معنای عهد محکم، موثق و مشدد دانسته اند و از آن جهت که طرفین معامله نسبت به مورد معامله تعهد دارند، آن را عقد نامیده اند. صاحب جواهر در توضیح کلام محقق می فرماید: وهو لغه ضد الحل و شرعاً قول من المتعاقدين او قول من احدهما و فعل من الاخر رتب الشارع الاثر المقصود عليه، یعنی عقد از نظر لغت، برخلاف گشودن است و از نظر شارع، گفتاری از دو طرف عقد و یا گفته ای از یک طرف عقد و کاری از طرف دیگر است که اثر مورد نظر از جانب شارع بر آن بار شده است.

ج- در اصطلاح حقوق: عقد در قانون مدنی در ماده ۱۸۳ اینگونه تعریف شده، تعهد یک طرف بر قبول امری که مورد قبول طرف دیگر باشد. اما جعفر لنگرودی در ترمینولوژی حقوق خود انتقادی بر این تعریف نموده است و آن اینکه، این تعریف شامل عقود عهدی است نه عقود تملیکی، مضافاً بر اینکه، این تعریف شامل عقودی که نتیجه آن انتفاء امر موجودی است نمی شود و حال اینکه فقها در باب صلح از یک نوع صلح بحث کرده اند که نتیجه آن، انتفاء امر موجود است، علاوه بر این عقودی که طرفین دارای تعهد، می شوند، نیست. (لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۴)

م- ایقاع در لغت: انشاء بی نیاز از انشاء قبول، مقابل عقد بوده و عبارت است از انشاء مستقل در طرف ایجاب که صحت و نفوذ آن، بر انشاء از طرف دیگر متوقف نیست. (شاهرودی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۴) عملی است قضائی و یک طرفی، که به صرف قصد انشاء رضای یک طرف منشأ اثر حقوقی شود بدون اینکه تأثیر یک طرفی قصد و رضای مذکور، ضرری به غیر داشته باشد. (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰)

د- در اصطلاح حقوق: ارکان ایقاع سه چیز است: (۱) صیغه انشاء (۲) منشی (۳) منشأ، انواع ایقاع در شرع و عرف به کار رفته مثل عتق، طلاق، فسخ، نذر، و رجوع از هبه.

لزوم و جواز

الف- لزوم در لغت: لزوم، یلزم، لزوماً، لزماً: ۱- الشیء: آن چیز پیوسته و ثابت شد، دوام یافت. ۲- المال: پرداخت آن مال بر او واجب شد. بر عهده او قرار گرفت. ۳- الامر: آن امر بر او واجب شد، لازم بود. (مسعود، ۱۳۷۶، ص ۱۴۹۱)

ب- در اصطلاح فقها: فقهای ما اغلب لزوم را در معنای لغوی بکار برده اند و از آن ثبوت و وجوب را اراده کرده اند، ولی مرحوم نائینی لزوم را به معنای تملیک التزامی گرفته است، زیرا او معتقد است: که در هر عقدی دو تملیک انجام می گیرد، چون هر عقدی یک متعلق دارد و یک التزام. مثلاً در فروش خانه، خانه متعلق آن است و پایبندی به تملیک آن، التزام آن است. به هر حال لزوم در عقد عبارت است از پابرجا بودن هر یک از طرفین بر آنچه با انشاء از او صادر شده و قدرت نداشتن او بر دست کشیدن از آن، مگر با رضایت طرف دیگر، بنا بر این هر یک از آنان، مالک التزام دیگری است و مسلط بر آن شمرده می شود. (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۶۶)

ج- جواز در لغت: روا شدن، جایز بودن است. (سیاح، ۱۴۸۵، ص ۷۳) الاجازه- التصریح - الاذن - الرخصه - حق الامتیاز - التذکره - البرائه. (طیبیان، ۱۳۷۸، ص ۳۱۱)

م- در اصطلاح حقوق

الف) صفت مشترک عقود و ایقاعاتی که بصرف قصد یک طرف، قابل فسخ است، اما عقد ودیعه و وصیت تملیکی، قبل از موت موصی که از طرف موصی، بر موصی له جایز است، را هم شامل می شود. این اصطلاح در مقابل لزوم و "قابل رجوع" استعمال می شود.

مال در لغت و اصطلاح

الف- مال در لغت: نقود، پول، نقدینگی، دارائی، سرمایه، کالا، ثروت معنا شده است. (روحی، ۱۳۸۷، ص ۸۹۵)

ب- در اصطلاح فقها

در فقه، مال، هر چیزی از اعیان، منافع و حقوق، که در مقابل آن مال بذل می شود، تعریف شده است. نسبت بین مالک و مال نسبت عموم و خصوص من وجه است. بعضی از مال ها ملک نیستند و بعضی از ملک ها مال نیستند. به عنوان مثال: ماهیان دریا مال هستند ولی ملک نیستند و در مقابل تکه شیشه های کوزه ملک هستند ولی مال نیستند. (هرندی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۰)

ج- در اصطلاح حقوق

مال در اصل از فعل ماضی میل است، به معنی خواستن. در فارسی هم به مال خواسته می گویند. در اصطلاح حقوق، چیزی است که ارزش اقتصادی داشته و قابل تبدیل به پول باشد. بنابراین این حقوق مالی مانند حق تجبیر و حق شفعه و حق صاحب علامت تجاری هم مال محسوب می شود. (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۵۹۵)

حق در لغت و اصطلاح

الف- حق در لغت: ثبت، صدق، صادق شد، ثابت کرد، درست است، واجب شد. (روحی، ۱۳۸۷، ص ۴۴۶) حق (ح-ق-ق) به معنای ثبوت، ضد باطل، و موجود ثابت است. (الفیومی، ۱۴۰۵، ص ۴۵۸) وجود ثابتی که انکار آن روا نباشد، نیز به معنای وجود مطلق و غیرمقیدی که به هیچ قیدی تقیید نشده باشد. (کشاف، ج ۱، ص ۶۳۸)

ب- در اصطلاح فقها

در فقه: حق عبارت است از سلطنت بر چیزی، به عبارت دیگر، حق آن است که زمام امر چیزی نفیاً و اثباتاً به دست شخص باشد. مثل حق خیار که زمام امر عقد به دست انسان است و می تواند آن را برهم بزند یا امضاء نماید. (هرندی، ۱۳۸۱، ص ۲۰)

ج- در اصطلاح حقوق

در حقوق: حق قدرتی است متکی به قانون، که صاحب آن می تواند با کمک گرفتن از قانون، آن را بستاند و یا از گرفتن دیگران مانع گردد. یا حق قدرتی است که قانون به شخص عطا کرده یا نفعی است که مورد حمایت قانون است. (موحد، ۱۳۸۱، ص ۴۴)

حکم در لغت و اصطلاح

الف- حکم در لغت: حکومت، سیطره، سلطه، رهبری، فرمانروایی، ضرورت معنی شده است. (روحی، ۱۳۸۷، ص ۴۵۰)

ب- در اصطلاح فقها: در فقه، حکم در مقابل حق وجود دارد. حکم آن است که اختیار آن، نه نفیاً و نه اثباتاً در دست شخص نباشد. مثل حق ولایت و حق حضانت، که نه اسقاط آن به دست انسان است و نه نقل و انتقال آن و نه می تواند بر آن مصالحه کند. لزوم و جواز عقد نیز، از احکام است و توسط اشخاص، قابل تغییر نیست. (هرندی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۰)

هبه در لغت و اصطلاح

الف- هبه در لغت: (وه ب) ج هبات- مصدر وهب به معنی انعام و احسان می باشد. (مسعود، ۱۳۷۶، ص ۱۸۰۱) هبه (مصدر) هبات ج: عطا، بخشش، هدیه، پیشکش باشد. (سیاح، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۸۳۱) هبه به معنی بخشش است. (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۸۰۰)

ب- هبه در اصطلاح فقها: در فقه، الهیه: هی العقدالمقتضی تملیک العین من غیرعوض تملیکا منجزاً مجرداً عن القربه. یعنی هبه عقدی است که اقتضای آن، تملیک عین به دیگری، بدون شرط عوض است که به طور مطلق و بدون شرط بوده و نیاز به قصد قربت ندارد. (حلی، ۱۴۰۹، ص ۲)

ج- هبه در اصطلاح حقوق: جعفری لنگرودی در ترمینولوژی حقوق بیانی دارد، هبه، تملیک عین بدون عوض و به طور منجز است. ماده ۷۹۵ در تعریف آن گفته است هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگر تملیک می کند، تملیک کننده واهب، طرف دیگر را متهب، مالی را که مورد هبه است عین موهوبه گویند.)

هبه در معنی، اعم تملیک مال استبدون عوض، ولو اینکه برای تشویق و جبران زحمت کسی باشد. که به آن جایزه می گویند. یا به قصد قربت به عمل آمده باشد و متهب فقیر باشد، بدانصقه گویند و حتی وقف هم داخل در ماهیت هبه، به معنی اعم است در حالی که در هبه به معنی اخص، که عین مال منتقل می شود، ماهیت وقف از آن خارج است، هرچند صدقه و جایزه و هدیه در آن وارد می شوند. (لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۷۶۰)

واهب و متهب در لغت و اصطلاح

الف- واهب در لغت: واهب، مواهبه: در بخشش بر او برتری یافت. (مسعود، ۱۳۷۶، ص ۱۸۴۷)

واهب: من یهب، دهنده، اهدا کننده، بخشنده معنی شده است. (روحی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴۲)

ب- در اصطلاح فقها: در فقه، الوهب، وهو کل مالک جاز التصرف، فلو وهب غیرالمالک لم تصح. یعنی هرکسی که مالک مال بوده و در آن تصرف داشته باشد، و اگر غیرمالک چیزی را هبه کند صحیح نیست. (حلی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۵۸)

ج- در اصطلاح حقوق: در حقوق واهب کسی است که مال را مجانی به دیگری تملیک می کند، طرف عقد هبه، واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد. ماده ۷۹۶ق.م (منصور، ۱۳۸۷، ص ۳۰۰)

م- متهب در لغت: طرف عقد هبه، در مقابل واهب. کسی که در عقد هبه را قبول کند. (منصور، ۱۳۸۷، ص ۳۰۰ و ۲۹۰)
 د- در اصطلاح فقها: در فقه متهب کسی است که قبول موهبه می کند، در آن بلوغ و عقل جایزالتصرف بودن شرط است و اگر عبد، مالی را که مالک آن نیست را هبه کند، صحیح نیست. (حلی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۵۸)

هدیه در لغت و اصطلاح

الف- هدیه در لغت: هدایا، هداوی، آنچه به دوستی یا عزیزی تقدیم می شود که از روی مهربانی و بزرگداشت او باشد. (مسعود، ۱۳۷۹، ص ۷۰۸)

ب- در اصطلاح فقها: در فقه، در باره هدیه در مسالک آمده: هدیه نیاز به ایجاب و قبول و قبض ندارد، همین که هدیه کننده مال را به طرف مقابل برساند کافی است. اما متذکر می شود. علامه حلی در قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۲۷۴، معتقد است که هدیه مانند هبه نیاز به ایجاب و قبول و قبض دارد. و اگر قال شویم به اینکه نیاز ندارد، به خاطر این است که به طور معمول هدیه از طرف مردم قبول می شود، بدون اینکه به لفظ در آید. (شهیدثانی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۰)

ج- در اصطلاح حقوق: هدیه در حقوق عبارت از تملیک مالی است، از طرف کسی که مقام اجتماعی پایین تری دارد، به دیگری که مقامش بالاتر از او بوده و قصد تعظیم و احترام آن مقام است. مثل پیشکشی رعیت برای مالک (امامی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۷۳) هدیه تملیک مال منقول به طور مجانی یا انتقال از موضعی به موضع دیگر به قصد اکرام و تعظیم می باشد. (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۷۶۲)

صدقه در لغت و اصطلاح

الف- صدقه در لغت: الصدقه بخشش برای ثواب و تقرب به خداوند بوده و جمع آن، صدقات است. (مسعود، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶۵)
 ب- در اصطلاح فقها: صدقه در فقه در معانی ذیل استعمال شده است: الف) زکات (ب) در معنی اعم از زکات، که خمس و فطره و غیره که شامل صدقه مستحب و واجب (به نذر یا به غیرنذر) و وقف می شود، را هم شامل می شود. ج) مالی که بدون تحدید به مقدار و وقت و نصاب، شخص از راه تبرع و به قصد قربت بدون دخالت امر نصاب، می پردازد. در این صورت صدقه جزء عقود است. (لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۴۰۶) (جامع الشتات، ۱۳۷۶، ص ۳۸۷)

ابراء در لغت و اصطلاح

الف- ابراء در لغت: به معنی بهبود، تندرست گرداندن، بی عیب کردن، شفا یافتن است. (سیاح، ۱۳۷۳، ص ۳۵۶) در لغت عرب مصدر باب افعال برء به معنی خلاص شدن آمده که در باب افعال به معنی خلاص کردن و آزاد کردن است. (نقل از شهیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۱)

ب- در اصطلاح فقها: در فقه ابراء، اسقاط حق از ذمه مدیون است، و قبول در ابراء شرط نیست، برای اینکه اسقاط حق است نه نقل ملکیت، عده ای قبول را شرط می دانند، همین اسقاط حق از ذمه مدیون، مشتمل بر منت است و مدیون، مجبور به قبول این منت نیست. (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۹۳)

ج- در اصطلاح حقوق: ابراء عبارت از این است که دائن از حق خود، به اختیار صرف نظر نماید. (ماده ۲۸۹ق.م)

۳- ماهیت و انواع هبه و تفاوت آن با اعمال حقوقی مشابه

۳-۱- ماهیت هبه

هبه عقدی است که نتیجه آن این است که شخصی مالی را بدون عوض، و اینکه شرطی برای آن قائل شود و یا وصفی بنماید و در حالتی بدون قصد قربت باشد به ملکیت دیگری در آورد.

گاهی از هبه به عطیه و نحله تعبیر می کنند. یعنی هر سه لفظ یک معنی را می دهد و هبه به ایجاب و قبول و قبض محتاج است. (حلی، ۱۴۰۹، ص ۴۵۷)

فقهای امامیه، برای اینکه تعریف هبه از هر حیث جامع و مانع باشد، قیود دیگری هم بر تملیک مجانی عین افزودند. از آن جمله است (منجز بودن) و (مطلق بودن) تملیک، و شرط نبودن (قربت) در انگیزه ی واهب.

الهیة هی تملیک مال طلقاً منجزاً من غیر عوض فی مقابل الموهوب من غیر اشتراط بالقریة. هبه یعنی شخص مال خود را، بدون شرط و وصفی و بدون گرفتن عوض، در مقابل آنچه هبه می کند و بدون شرط قربت، به ملکیت دیگری در می آورد. (شهیدثانی، ۱۴۱۵، ج ۶،

ص ۷) در الخلاف آمده: نظر جمیع فقها بر این است که، هرگاه هبه به بالاتر از واهب یا به مساوی شخص داده شود، اقتضای عوض ندارد و برای هبه به پایین تر از واهب اختلاف نظر دارند.

در کتاب لمعه در باره هبه می نویسد: هبه را نحل و عطیه نیز نامیده اند. هبه نیازمند ایجاب و قبول و قبض با اذن واهب است، و اگر واهب آنچه را که در دست متهم است به او هبه نماید، دیگر به قبض جدید و یا اذن در قبض و یا مقداری از زمان عادتاً در آن مدت، قبض مال ممکن است نیازی ندارد. (شهیداول، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶)

هبه در اصطلاح فقهای امامیه دارای دو معنا می باشد: اعم و اخص .

هبه به معنای اعم آن، تملیک مال بدون عوض است. مطابق این معنی مترادف با کلمه عطیه است و شامل هدیه و جایزه نحل و صدقه و وقف است.

هبه به معنای اخص، عقدی است که به موجب آن، یک نفر مالی را مجاناً به دیگری تملیک می کند. که تملیک کننده را واهب و گیرنده را متهم و مورد هبه را عین موهوبه گویند. (امامی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۳)

تملیک عین بدون عوض، در مقابل عین بدون قصد قربت، که با همین وصف از صدقه متمایز می گردد. البته بعضی از اعلام فقها، از هبه تعبیر به تملیک مال نموده اند، دادن مال به طور مطلق و منجز بدون عوض، در مقابل شخص متهم و بدون قصد قربت، که در این صورت هبه اختصاص به عین نداشته و شامل منافع و حقوقی که در آنها مال مورد نظر باشد را هم شامل می شود.

با این تعبیر هبه آنجا که در عقد منقطع مرد به زن چیزی می بخشد را هم در بر می گیرد که نیاز به قبول ندارد و انشاء یا ایجاد واهب کافی است. (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۹) چیزی که قابل توجه است اینکه شهید ثانی در روضه الشهدی آورده است: هبه چون عقد است، نیازمند ایجاب و قبول بوده و ایجاب آن هر لفظی است که دلالت داشته باشد، بر تملیک عین مال بدون عوض، از قبیل وهبتک.

مبنای تعریف هبه در قانون مدنی، تعریفی است که فقهای امامیه داده اند. چنانکه در جواهرالکلام در این باره آمده: هبه عقدی است که اقتضای آن تملیک عین بدون عوض به صورت منجز و مجرد از قصد قربت است. بدون قبول و قبض متهم، هبه محقق نمی شود. اقتضای عوض دارد، حال اگر عوض شرط و پرداخت شد هبه لازم شده و امکان رجوع ساقط می شود و اگر شرط نشد یا شرط پرداخت نشد هبه جایز بوده و رجوع در آن هم جایز است.

۱-۱-۳ عقد یا ایقاع بودن هبه

یکی از سوالات مهمی که مطرح است اینکه: هبه عقد است یا ایقاع؟ در پاسخ باید توضیحی را بیان کرد از آنجا که در هبه مالی به رایگان تملیک می شود بدون اینکه متهم مالی را در برابر بدهد یا تعهدی بر ذمه بگیرد، ممکن است این سوال به ذهن بیاید، که چرا باید تراضی مبنای تملیک قرار گیرد و اراده واهب به تنهایی کارگذار نباشد؟

ولی باید توجه داشت که مفهوم تملیک و تملک را نمی توان از هم جدا کرد، اگر واهب بتواند مال خود را تملیک کند، معنایش این است که حق دارد تملک آن را بر متهم تحمیل سازد. آزادی و استقلال انسان ایجاب می کند که، جز در مورد حجر و غیبت و مانند اینها، هیچکس نتواند بدون رضای دیگری بر او سلطه یابد.

افزون بر دارایی شخص نیز نوعی سلطه است که باید از آن پرهیز کرد. براین مبنای، قانون مدنی هبه را عقد نامید. و برای دفع هرگونه توهّم، در ماده ۷۹۸ تأکید شده است که هبه واقع نمی شود، مگر با قبول و قبض متهم... و تا آنجا که ما می دانیم هیچیک از فقها و نویسندگان حقوقی نیز در این باره تردید نکردند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۳)

۲-۳ ادله جواز و مشروعیت هبه

جهت بررسی ادله جواز و مشروعیت هبه، لازم است به منابع اولیه استنباط احکام، مراجعه نمائیم.

۱-۲-۳ قرآن کریم: برطبق آیه ی، تعاونوا علی البر و التقوی (المائده ۲)، هبه هم بر است.

و طبق آیه ۹۲ س بقره که می فرماید: بر و نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق یا مغرب حرکت دهید، که این دلالت بر هبه دارد.

۲-۳-۳ روایات: مبنای فقهی در این مورد حدیث مشهور است، مبنی بر اینکه انسان مالک مال خویش است. (الناس مسلطون علی اموالهم)

اما فقها مبنای شرعی دیگری نیز از کتاب، سنت و اجماع برای هبه ذکر کرده اند. از جمله آیه ۱۷۷ س بقره یعنی مال را در عین دوست داشتن به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و ... ببخشید. (انصاری-طاهری، ۱۳۸۸)

و بنا بر سنت، روایتی از محمدبن منکر از جابر می گوید: که پیامبر فرمود: معروف هر آن چیزی است که بدان رغبت داشته باشی. و عایشه روایت کرد که پیامبر اعظم (ص) هدیه را قول می کرد، ولی از صدقه نمی خورد.

۳-۲-۳ اجماع: الهبه جایزه بالنص والاجماع، یعنی حکم هبه بر طبق نص و اجماع جایز است. (حلی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۱)
 همه فقهای امت اجماع دارند بر اینکه، هبه جایز و مستحب است طبق این بیانات هبه و صدقه و هدیه به یک معنا هستند. اگر به مسکینی چیزی بدهد و قصد قربت نکند هبه است ولی اگر قصد قربت کند صدقه است. ولی آنجا که قصد صله و دوستی داشته باشد، این هدیه است. چنانچه هبه محقق شد، البته لازم نمی شود مگر باقبض و رهن هم مانند آن است، که جز با قبض لازم نمی شود. (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۳)

۳-۳ ارکان هبه

در تحریر الاحکام ارکان هبه اینگونه برشمرده شده است:

- ۱- واهب، و آن هر مالک جایزالتصرف در مال است و اگر غیر مالک چیزی را هبه نماید، صحیح نیست.
- ۲- موهوب له و آن قبول کننده مال موهوب است که در او بلوغ و عقل و جائزالتصرف بودن شرط است.
- ۳- مال موهوب، و آن هر عینی یا مالی است که قابل نقل و انتقال باشد. هبه دین، به مدیون جایز نیست. همچنین مالی که تملک آن امکان ندارد.
- ۴- عقد، که خود نیازمند ایجاب و قبول است.
- ۵- قبض، که عقد هبه، بدون قبض محقق نمی شود، و اگر واهب یا متهب قبل از قبض بمیرد هبه باطل می شود و اذن واهب هم در قبض، شرط صحت آن است. (حلی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۱)

۳-۴ شرایط صحت هبه

شرایط صحت هبه عبارتند از:

الف) اراده و قصد واهب و متهب: ماده ۱۹۰ ق.م.تصریح دارد که قصد طرفین و رضای آنها و اهلیت طرفین، از شرایط اساسی برائ صحت معامله است. و در ماده ۱۹۱ می نویسد: عقد محقق می شود، به قصد انشاء، به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند. و در ماده ۱۹۵ معامله در حال مستی و بیهوشی را، به علت فقدان قصد باطل می داند. (منصور، ۱۳۸۷، ص ۴۹)
 در ماده ۱۹۰ ق.م.تصریح دارد که شرایط اساسی برای صحت معامله ذکر شده:

- ۱- قصد طرفین و رضای آنها
- ۲- اهلیت طرفین
- ۳- موضوع معین که مورد معامله باشد.
- ۴- مشروعیت جهت معامله برای واهب بلوغ و عقل و قصد و اختیار و عدم محجوریت (چه به نادانی چه به فلس) شرط است. (روحانی، ۱۴۱۰، مساله ۹۲۷)

ج) واهب مالک آن قسمت از مال خود که هبه می کند باشد.

یعنی اگر شخصی مالی را غصب کرده یا به صورت عاریه یا رهن در اختیار دارد، یا قیّم یتیمی است و یا ولایت از صغیر دارد، نمی تواند هبه نماید. چون هیچکدام مالک مال نیستند، چگونه می توانند آن را هبه کنند. ماده ۷۹۷ ق.م. واهب باید مالک مالی باشد که هبه می کند.

د) ایجاب: بر قبول، هر لفظ و یا هر عملی که دلیل بر رضایت داشتن باشد، کفایت می کند هرآنچه که دلالت بر تملیک کند، چه لفظ باشد چه اشاره یا فعل و مانند آن هرکدام باشد، نیاز به صیغه خاص و یا به عربی بودن لفظ آن ندارد. (روحانی، ۱۴۱۰)

و) قبض با اذن واهب: هبه، نیازمند ایجاب و قبول و قبض با اذن واهب است. و اگر واهب، آنچه را در دست متهب است به او هبه نماید، دیگر به قبض جدید و با اذن در قبض و یا سپری شدن مقداری از زمان که عادتاً در آن مدت، قبض مالک ممکن است، نیازی ندارد. زیرا قبض که شرط صحت عقد است حاصل شده است. بنابراین نیاز به گذشت زمان ندارد. (شهیداول، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶)

۳-۴-۱ زمان اذن در قبض: فرق است بین موردی که قبل از عقد، متهب مال را به اذن واهب قبض کرده باشد، و بین موردی بدون اذن در اختیار گرفته، در مورد اخیر، قبض مجدد لازم است.

زیرا مال مورد هبه، قبل از قبض هنوز در مالک واهب است و هرکس مال دیگری را تلف کند، باید بدل آن را بدهد و نمی توان تلف مال را، قبض مال موهوب دانست، چون قبض باید با اذن واهب انجام گیرد، در صورتی که تلف یا سبب تلف با اذن واهب باشد، اتلاف مال، قبض محسوب می شود. (طباطبائی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۸)

ر) معین بودن شرط عوض. البته اگر هبه معوضه باشد.

شرط ضمن عقد هبه ممکن است شرط نتیجه باشد مانند آنکه کسی خانه خود را به دیگری هبه نماید و ضمن آن شرط شود که باغ متهب از آن واهب باشد. و ممکن است شرط مزبور شرط فعل باشد مانند آنکه در مقابل هبه خانه خود شرط کند متهب باغ خود را به او واگذار کند یا بنائی را برای او بسازد.

ز) تنجیز: فقهای امامیه تنجیز را یکی از شرایط صحت عقد هبه شمرده اند از جمله (شهیدثانی، ۱۴۱۵) و (محقق حلی، ۱۴۰۹) ولی طبق نظر حقوقدانان براساس آنچه در قسمت اقسام حقوق بیان شد نمی توان هبه معلق را باطل دانست. زیرا عقد معلق قابل تصور می باشد و منطبق ساده اجتماع آن را در عمل پذیرفته است و ماده ای در قانون که آن را باطل بدانند موجود نیست. بنابراین طبق اطلاق ماده ۱۰ ق.م هبه مطلق صحیح شناخته می شود. (امامی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۴)

با توجه به شروط بیان شده می بینیم که شروط صحت هبه ۹ مورد می باشد، از جمله: اراده و قصد واهب، اهلیت واهب، مالک بودن او، ایجاب و قبول و قبض با اذن واهب، معین بودن شرط عوض و تنجیز می باشد و اگر هبه فاقد یکی از این شروط باشد محقق نمی شود.

۴- ماهیت رجوع

ماهیت رجوع: برای شناسایی ماهیت رجوع باید اوصاف آن را مورد تحلیل قرار داد:

۱. رجوع یک عمل حقوقی است. بدین معنی که آثار و ایجاد آن تابع اراده است و باید مقصود فاعل آن باشد، بنابراین واهب در صورتی می تواند از هبه رجوع کند، که دارای اراده سالم باشد. همچنین اقدام او در استرداد مورد هبه، باید به قصد انحلال عقد و بازگرداندن موضوع آن انجام گیرد. رجوع را نباید اثر قهری هیچ فعلی شمرد، هرچند که به طور معمول برای رجوع بکار می رود.

۲. رجوع ایقاع است. رجوع از هبه تنها به اراده واهب انجام می پذیرد و نیاز به تراضی ندارد. گاه اعمال ارادی متهب، می تواند در راه نفوذ رجوع مانعی ایجاد کند ولی در هیچ صورت نقشی در ساختمان حقوقی رجوع ندارد. به همین جهت واهب می تواند در حال حجر متهب نیز، از هبه رجوع کند.

۳. رجوع قائم به شخص واهب است، رجوع در زمره احکامی است که تنها در زمان حیات واهب اجرا می شود و نباید آن را در شمار حقوق مالی و قابل انتقال به وارث پنداشت. چنانچه ماده ۸۰۵ ق.م، در این زمینه اعلام می کند، بعد از فوت واهب یا متهب، رجوع ممکن نیست.

فرق حق فسخ و رجوع

در اصطلاح حقوقی فسخ عبارت است از: پایان دادن به هستی حقوقی قرارداد، به وسیله یکی از طرفین یا شخص ثالث. بنابراین، فسخ را می توان یکی از اسباب سقوط تعهدات و قراردادهای به شمار آورد. فسخ انشای یکطرفه انحلال قرارداد و تعهد، و در حقیقت مانند ابراء و اعراض، نوعی ایقاع می شود. فسخ قرارداد مبتنی برحقی است که به وسیله توفیق طرفین یا مستقیماً به حکم قانون برای یک یا دو طرف قرارداد و یا شخص ثالث شناخته شده است. (شهیدی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۲) در کتاب حقوق مدنی فرق های حق فسخ و حق رجوع اینگونه بیان شده است.

اولاً: حق رجوع قائم به شخص است و به وارث منتقل نمی شود، یعنی بعد از قبض و موت واهب، حق رجوع برای واهب وجود دارد، اما در معامله ای که حق فسخ وجود دارد صاحب حق، در مدت بقاء آن حق فوت نماید، حق فسخ به وارث منتقل می شود.

ثانیاً: اگر معامله ای که در آن حق فسخ بوده و صاحب حق آن معامله را بر هم زد تمام نمائات (ارزشهای افزوده) متعلق به فسخ کننده خواهد بود، اما اگر معامله از نوع هبه یا حق رجوع باشد و واهب پیشیمان شود، در انتقال نمائات تفصیل قائل شدند، یعنی اگر نماء متصل بوده، متعلق به واهب و اگر منفصل باشد و بعد از قبض حاصل شود در مالکیت متهب باقی می ماند.

ثالثاً: رجوع حکم است، برخلاف فسخ که حق می باشد، بدین جهت رجوع، قابل انتقال و اسقاط شناخته نشده و نمی توان عدم رجوع را ضمن عقد لازم شرط نمود، یعنی در صورت رجوع، عقد هبه منحل نمی شود. (امامی، ۱۳۷۶، ص ۴۰۲)

پس می توان نتیجه گرفت، همانگونه که هبه و بیع گرچه هر دو عقد هستند اما با هم فرق هایی دارند فسخ و رجوع هم گرچه در ظاهر هر دو برگشت از عمل خود است اما فرق هایی با هم دارند.

هبه های قابل رجوع

لازم به ذکر است که اگر واهب بعد از هبه پیشیمان شده و خواست از هبه خود برگردد، باید شرایط رجوع موجود باشد، چون هبه بر دو نوع است: هبه های قابل رجوع و هبه های غیرقابل رجوع. در این مبحث ابتدا به هبه های قابل رجوع و بررسی پیرامون آن و سپس به هبه های غیرقابل رجوع و پیرامون آن می پردازیم.

معنای حقوقی رجوع:

الف) برگشت حالت قبل از عقد معین، یا قبل از ایقاع معین. در این صورت مرادف معنی فسخ است. رجوع در هر حال از ایقاعات است و همیشه لازم است و لزوم آن عرفی است که مورد تأیید قانونگذاران است.

ب) در خصوص طلاق استعمال می شود (ماده ۱۱۴۸-۱۱۴۹ ق.م) و آن هم در حقیقت، فسخ طلاق رجعی است که از ایقاعات جایز می باشد.

ج) در خصوص هبه استعمال می شود که به معنی برگشت واهب از هبه است. (ماده ۸۰۳ ق.م) (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹) رجوع بازگشت نمودن است. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۳۴۷)

قابل رجوع:

در عقد جایز، در حال موت و جنون یکی از طرفین، موجب انحلال عقد است. (ماده ۹۵۴ ق.م) و حال ایکه در هبه پس از فوت واهب یا متهب، عقد هبه نه تنها از بین نمی رود بلکه از حالت تزلزل خارج شده و کاملاً لازم و غیرقابل انحلال می شود. (ماده ۸۰۵ ق.م) به همین سبب بین قابلیت رجوع و جواز فرق نهاده اند. اگر وصیت تملیکی را ایقاع بدانیم باید بگوئیم وصیت تملیکی از طرف موصی یک ایقاع است نه یک ایقاع جایز، زیرا به موت این ایقاع نه تنها از بین نمی رود، بلکه لازم می شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۹)

نظر فقها:

اگر هبه به اجنبی باشد، تا مادامی که عین باقی است و عوضی پرداخت نشده، حق رجوع دارد. (سیدخوانساری، ۱۴۰۵، ص ۴۷) اگر هبه به همسر باشد، در باره الحاق زوج یا زوجه به ذی رحم و لازم بودن این هبه اشکال وارد است و بنابر احتیاط قوی تر مصالحه هنگام رجوع از هبه را لازم دانسته است. (روحانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۳۰)

در مورد هبه میان زن و شوهر با اینکه بعضی از آیات قرآن دلالت بر منع از رجوع هبه به زن دارد.

(س بقره، آیه ۲۲۹) ولا یحل لکم ان تاخذوا مما اتیتموهن شیئاً... یعنی حلال نیست بر شما اینکه از آنچه بخشیدید چیزی را پس

بگیرید.

در باره بیع مال موهوبه می فرماید: اگر واهب آنچه را هبه نمود قبل از قبض متهب بفروشد، صحیح است اگرچه اعتقاد بر بطلان آن دارند. اما اگر بعد از قبض بفروشد، اگر متهب ذی رحم باشد یا هبه معوضه باشد صحیح نیست. اما اگر متهب امین باشد صحیح است چون حق رجوع، در این هبه برای واهب وجود دارد و بنابراین است که ابتدا قصد رجوع نموده، مالک بیع می شود و سپس آن را به فروش می رساند، اما شیخ حکم به بطلان آن می دهد.

اگر هبه از بنیان فاسد بود، بیع صحیح است. مثلاً مالی که به ارث رسیده را به دیگری بفروشد و نداند صاحب آن قبل از بیع مرده است. (حلی، بی تا، ص ۲۸۳) و اگر هبه فاسد باشد قبل از قبض بفروشد صحیح است و اگر بعد از قبض بفروشد و بداند هبه اش فاسد بود بیع صحیح است. (طوسی، ۱۳۷۸، ص ۳۰۴)

نظر حقوق دانان:

هرگاه شخص چیزی را ببخشد و متهب آن را قبول نماید، سپس واهب آن را قبل از قبض به دیگری بفروشد یا هبه نماید یا عقد دیگری واقع سازد بیع یا هر معامله دیگری که واقع ساخته صحیح است زیرا بیع در حالی واقع شده که هنوز مورد هبه، در حیطة سلطه مالک بوده و از ملکیت او خارج نشده بود و مجرد وقوع عقد هبه، کافی در زوال آن نبوده است پس مقتضی، برای حکم معامله موجود و باید بر آن مترتب شود و همین معنی صحیح است. (بروجردی عبده، ۱۳۲۱، ص ۱۳۰) اگر قبل از قبض، واهب یا متهب فوت کنند هبه باطل می شود. (ماده ۸۰۲ ق.م) و بر این مطلب باید افزود که: حجر واهب نیز مانند فوت واهب است. زیرا اگر قبض داخل در مفهوم عقد و موقوف به اذن واهب باشد. بر حسب قاعده حجر، واهب نیز باید مانع انعقاد هبه شود. در حالی که حجر متهب اثری در انحلال ندارد و قبض مال موهوب با ولی اوست. چنانچه در قانون مدنی ماده ۷۹۹ ذنیز آمده: که در هبه به صغیر یا مجنون یا سفیه، قبض ولی معتبر است. در حقوق مدنی آمده است: در صورتی که واهب بعد از عقد و قبل از قبض بمیرد عقد هبه باطل می شود. اگرچه واهب اذن در قبض بدهد، بنابراین ورثه قائم مقام مورث خود در قبض نمی گردد و این مسئله در جایی که متهب نیز قبل از قبض بمیرد را شامل می شود و هبه باطل می شود و ورثه قائم مقام او در قبض نمی شوند. زیرا طرفین باید از ابتداء تا انتهای تحقق هبه، مختار باشند و در اثر فوت واهب یا متهب قبل از قبض که جزء سبب است، اختیار قطع می گردد و بنا بر آنچه گفته شد، اگر متهب قبل از قبض عین موهوبه، موجب تلف گردد، هبه باطل می شود و متهب در مقابل واهب، ضامن بدل آن از ماثا یا قیمت می باشد. زیرا مال موهوب، قبل از قبض در ملکیت واهب است. (امامی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۸۱)

تشریفات رجوع

رجوع از هبه به سه صورت ممکن است: گفتاری، عملی، ضمنی

رجوع در هبه این است که واهب بگوید از همه رجوع کردم یا برگشتم یا مال را برگرداند و یا عملی شبیه به آن انجام دهد و نیاز به حکم حاکم ندارد و اگر به قبض در نیامده باشد یا مال مشاع تصرف نشده باشد صحیح است. و اگر واهب مرد، قرینه ای دال بر رجوع واهب وجود نداشته باشد، رجوع صحیح نیست. و اگر واهب مرد، قرینه ای دال بر رجوع واهب موجود باشد، رجوع صحیح است، رجوع نباید معلق به شرط یا وصفی باشد، مثلاً بگوید: اگر زید آمد رجوع می‌کنم. (علامه حلی، بی تا، ص ۲۸۳)

در حالت گفتاری، واهب لفظی بکار می‌برد، مثلاً می‌گوید: من از هبه ام برگشتم و اگر زبان ندارد، با اشاره می‌فهماند که منصرف شده است یا می‌نویسد.

در حالت عملی، کاری انجام می‌دهد مثلاً مال را از دست متهب می‌گیرد و یا عین را برمی‌گرداند. و در حالت ضمنی واهب اقدامی می‌کند که هدف مستقیم از آن، رسیدن به امر دیگری است و رجوع نیز از آن استنباط می‌شود. برای مثال واهب پس از بخشیدن و به قبض دادن مال خود، آن را می‌فروشد و یا به رهن و یا اجاره می‌دهد و در همه این کارها باید قصد رجوع داشته باشد.

آثار رجوع

حال باید به این نکته توجه نمود که اگر هبه محقق شد و رجوع صورت گرفت، چه آثاری به دنبال دارد. رجوع از هبه، عقد را از ابتدا باطل نمی‌کند. اثر این عمل حقوقی، ناظر به آینده است و باعث می‌شود که از هنگام انشاء آن مالکیت به واهب باز گردد. از این تحلیل دو نتیجه می‌آید:

۱. آنچه از مورد هبه به عنوان نماء متصل و محصول بار می‌آید از آن متهب است زیرا منافع در ملکیت او به وجود می‌آید. پس اگر گوسفندی در این زمان بزاید یا زمین محصول دهد یا درخت میوه ای بار آورد به استناد رجوع از هبه، پس گرفته نمی‌شود و به متهب تعلق دارد.

۲. در مورد کاستی‌ها و ضایعاتی که پس از هبه در موضوع آن ایجاد می‌شود، ارش یا مطالبه‌ی خسارت ندارد و متهب را نمی‌توان مسئول شناخت، اگرچه خود او باعث ایجاد آن شده باشد. زیرا بنا به فرض، متهب مالک مورد هبه است و می‌تواند مال خود را ناقص کند یا از بین ببرد و هیچ مالکی را نمی‌توان در باره زیان‌های وارد به مال خود مسئول قرار داد. بنابراین واهب باید به عین موهوبه چنانچه هست رجوع کند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۸۵)

هبه های غیرقابل رجوع

هبه های غیرقابل رجوع را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

۱. هبه هایی که به دلیل ساختمان حقوقی خود از آغاز وقوع، بر واهب لازم است و رجوع در آن راه ندارد. مانند هبه به خویشان
۲. هبه هایی که در زمره هبه های قابل رجوع است، ولی به واسطه عواملی حق رجوع در آن از بین می‌رود. مانند فوت یکی از طرفین

موارد هبه غیرقابل رجوع در قانون مدنی

۱. هبه به ذی رحم باشد، پدر یا مادر یا اولاد... و این در صورتی است که قبض صورت پذیرد. البته در هبه به کودک صغیر قبض شرط نبوده چون مال در دست واهب است و قبض او در حکم قبض کودک است. (ماده ۸۶۲ ق.م)
۲. هبه از نوع معوض بوده و شرط عوض معین و عوض دریافت شود. (ماده ۸۰۳ ق.م)
۳. هبه قصد قربت شود. مثل صدقه. (ماده ۸۰۷ ق.م)
۴. مال موهوبه از ملکیت واهب خارج شده باشد. (ماده ۸۰۳ ق.م)
۵. در مال موهوبه تغییراتی ایجاد شود. (ماده ۸۰۳ ق.م)
۶. یکی از طرفین هبه قبل از قبض بمیرد. (ماده ۸۰۵ ق.م)
۷. اگر واهب با قصد هبه طلب خود را به مدیون ببخشد. (براء). (ماده ۸۰۶ ق.م)
۸. در واقع قانون مدنی، با ذکر این موارد، هبه های غیرقابل رجوع را به وضوح روشن نموده است.

ادله ممنوعیت رجوع از هبه

در اینجا به ذکر بعضی مبانی ممنوعیت رجوع از زبان قرآن و روایات و فقها و حقوق دانان می پردازیم. رجوع از هبه نشانه بی مهری و کدورت داشتن از متهد است. به همین جهت قانون گذاری که به تقویت رابطه همبستگی میان اعضای خانواده و خویشان نظر دارد، با شرایطی آن را ممنوع می کند، با نگاهی به آیات و روایات و کتب فقهی می توان نسبت به این شرایط آگاهی یافت.

قرآن کریم:

خداوند در ضمن آیات این دستور را بیان نموده است. (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی. س نحل ی ۹۰) یعنی خداوند به عدالت و نیکی و بخشش به نزدیکان امر می کند... از این آیه می توان لازم بودن هبه به خویشان را استفاده کرد، زیرا از اقدامی که در مقام اطاعت از امر خدا انجام می گیرد، نمی توان رجوع کرد. در این آیه خداوند مهمترین احکامی که اساس جامعه بشری بر آن استوار است بیان می کند، یکی از آنها احسان یعنی نیکی کردن به غیر است چون باعث اصلاح حال فقیران و درماندگان است و موجب رحمت و ایجاد محبت می شود و هم باعث گردش ثروت در جامعه و نیز قلب ها را به هم نزدیک تر می کند. و از مصادیق احسان دادن مال به خویشاوندان است.

روایات:

فرمایش امام صادق (ع) است که فرمودند: کسی که چیزی در راه خدا داده، سزاوار نیست آن را پس بگیرد. و همچنین فرمودند: اگر هبه معوضه باشد رجوعی در آن نیست.

اجماع:

عقد به معنای گره زدن و بستن چیزی به چیزی دیگر است. به نحوی که به خودی خود از هم جدا نشوند و در امور محسوس و معنوی هر دو بکار می رود. نتیجه توجه به این آیه این است که هبه را باید جزء عقود لازم دانست زیرا با هر تصرفی، مال حق متهد شده، و حق رجوع و اهب از بین می رود. (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۹)

شیخ مفید در المقنه می نویسد: نوعی از هبه به بیگانه و یا غیر ذی رحم است و آن خود بردو نوع است. یکی از آن نوع هبه غیر معوض و نوعی دیگر هبه معوض. که در نوع معوض آن و اهب، از متهد عوض می گیرد که در این نوع حق رجوع در آن وجود ندارد. هنگامی که مال موهوبه تباه شود، حق رجوع و اهب وجود ندارد و اگر عیبی در آن پدید آید، و اهب حق گرفتن خسارت آن را ندارد. در تحریر الواسطه آمده: اگر در هبه به ذی رحم، مثل پدر یا مادر یا اولاد، قبض صورت بگیرد، حق رجوع برای و اهب وجود دارد. در جایی که متهد اجنبی بوده و ایجاب و قبول و قبض حاصل شده باشد، و اهب می تواند به آنچه هبه نموده رجوع کند، اما به پنج شرط:

۱. و اهب قصد تقرب به خدا را نکند، در غیر این صورت چون به اجر رسید، در حکم هبه معوضه بوده و حق رجوع ندارد و مأخذ عمده این حکم احادیث مأثوره اهل بیت عصمت و طهارت می باشد. از آن جمله فرمایش امام صادق (ع) است که فرمودند: ولا ینبغی لمن اعطی الله عزوجل ان یرجع فیه. کسی که چیزی در راه خدا داده سزاوار نیست آن را پس بگیرد.
۲. هبه معوضه نباشد یعنی و اهب، عوضی چه کم و چه زیاد دریافت نکند. مأخذ این شرط هم قول امام صادق (ع) است اذا عوض صاحب الهبه فلیس له ان یرجع
۳. متهد تصرف در عین موهوبه نکرده باشد، خواه تصرف لازم انجام دهد، مثل بیع، یا غیر لازم، مثل عاریه و مأخذ این شرط هم، فرمایش امام صادق (ع): اذا کانت الهبه قائمه بعینها فله ان یرجع و الا فلیس له اما این شامل تصرفی که مغیر نباشد، نمی شود و تشخیص آن بر عهده عرف است.
۴. موهوب دین نباشد، زیرا هبه در این صورت معنی ابراء و اسقاط دارد، علت آن هم سوالی است که از امام صادق (ع) پرسیدند عن الرجل یكون له علی ارجل الدراهم فیه بها له الهه الرجوع فیها
۵. بقاء عین است به حالتی که داشته، پس اگر تلف شد شود، دیگر حق رجوعی برای و اهب باقی نخواهد بود. (بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲)

۵- نتیجه گیری

از آنجا که در هبه بحث مال است و مال هم از ریشه میل بوده و انسان نسبت بدان مایل است و گرچه یک عمل خداپسندانه انجام می دهد، اما یکی از خصوصیات انسانی این است که عموماً انسان بعد از عمل خود پشیمان می شود، و از موارد حب مال، در هبه نمایان می شود. یعنی شخص، هبه می نماید، سپس پشیمان می شود. لذا شارع اجازه رجوع آن را داده، چون هبه جزء عقود و روابط مالی در بین انسانهاست، می بایست حکم شرعی و قانونی در باره آن وجود داشته باشد. به همین جهت، مقاله حاضر در باره رجوع و هبه تهیه و تنظیم شده است.

(الف) هبه عقد است و محتاج به قبول و قبض از طرف متهب است، اما چون بخشش مجانی است، عرفاً آن را یک طرفه می دانند. به هر حال طرفین هبه باید عاقل و بالغ بوده و مالک مال باشد و واهب باید با قصد و نیت، تملیک مال کند و متهب هم باید با اذن واهب، تصرف در مال موهوبه نماید.

(ب) طبق نظر شیخ طوسی، هبه اقتضای عوض دارد، حال اگر هبه معوضه باشد، یعنی واهب شرط کند که متهب هم در مقابل، چیزی را به او هبه کند، که در اینجا یا شرایط فعل یا شرایط نتیجه به طور مطلق می گذارد، این شروط هبه را از مجانی بودن خارج نمی کند. به عبارت دیگر هبه معوضه با عقد معوض فرق دارد، چون در عقد معوض مثل بیع دو رکن در معامله وجود دارد، یکی مال مورد معامله، دیگری ثمن معامله. ولی در هبه معوضه دو تعهد به موازات همدیگر، یکی اصل و دیگری فرع، تحقق می یابد.

(ج) از جمله عطایا، صدقه و هدیه است که ضمن شباهت با هبه، یعنی مجانی بودن، دارای فرق هایی مثل شرط بودن قصد قربت در صدقه، و شرط نقل و انتقال در هدیه می باشد.

(د) هبه از جهت رجوع بر دو نوع است. نوعی که غیرقابل رجوع بوده و آن هبه به ذی رحم، مثل پدر یا مادر یا اولاد می باشد و آن هم در صورت قبض از طرف متهب لازم می شود. نوع دیگر که قابل رجوع است، و آن هبه به بیگانه، و آن در صورتی است که قبض و تصرف صورت نپذیرد و در صورت باقی بودن مال، واهب می تواند به آنچه هبه نموده، رجوع کند و اگر مال تلف شده باشد، حق گرفتن ارزش یا خسارت را ندارد.

(و) اگر هبه معوضه باشد برای رجوع باید توجه داشت، اگر مال موهوب دارای نمائی باشد، یا نماء متصل است که از اصل تبعیت می کند، یا نماء منفصل است که صاحب جواهر، زمان عقد هبه را، ملاک جابجایی نمائات می داند ولی شهید اول در لمعه و سیدمحمد روحانی در منهج زمان قبض را ملاک می دانند و شیخ طوسی زمان رجوع را ملاک جابجایی می داند.

به نظر می رسد شیخ طوسی ارجح است به دلیل اینکه متهب مالک مال شد. و ممکن است در این فاصله زمانی یعنی از زمان تحقق هبه تا رجوع، واهب مال را به دیگری هبه نموده یا فروخته و یا به رهن داده باشد، چون مال در ملکیت او بوده است و همین طور برای آرامش خاطر متهب در مالکیت مال، بهتر است زمان رجوع ملاک باشد.

(ر) رجوع از هبه جایز بوده و از نظر حقوقی ایقاع است و نیاز به آگاه کردن متهب ندارد.

(ز) براساس یافته ها در این مقاله به این نتیجه رسیدم، که نظرات حقوق دانان مبتنی بر فقه و نظرات فقها بوده و در واقع تفسیر و

تبیین آن می باشد.

منابع و مراجع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۷). با ترجمه الهی قمشه ای
۲. امامی، سیدحسن، ۱۳۷۰ حقوق مدنی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، جلد پنجم، چاپ پنجم،
۳. امامی، سیدحسن، ۱۳۷۱ حقوق مدنی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، جلد دوم، چاپ هفتم،
۴. باقر ایروانی، (۱۴۲۵). دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام
۵. بروجرودی عبده، ۱۳۸۰، کلیات حقوق اسلامی. دانشگاه تهران
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوقی، تهران، گنج دانش، ۱۳۶۸، چاپ چهارم.
۷. شهیدثانی، ۱۴۱۰، شرح لمعه، ج ۳،
۸. علامه جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۴)، حق و تکلیف در اسلام
۹. قمی، میرزا ابوالقاسم، (۱۴۱۳). جامع الشتات (فارسی)، موسسه کیهان
۱۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، عقود معین، ناشر، گنج دانش
۱۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۰)، حقوق مدنی، ناشر، گنج دانش
۱۲. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۱)، قانون مدنی در نظام حقوقی کنونی، ناشر، تهران نشر
۱۳. مکارم شیرازی وهمکاران، (۱۳۸۵). تفسیر نمونه، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه